

مصاحبه با رفیق بهروز رضوانی

بخش دوم

با سلام مجدد خدمت همه شنوندگان، در بخش دوم از نشست کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری با رفیق بهروز رضوانی، سعی ما در این خواهد بود که به ماهیت برخی از عناصری که در ارتباط با مازیار رازی/آرام نوبخت هستند از دید تجربی این رفیق بپردازیم.

***- کمیسیون:** با سلام مجدد بر شما رفیق بهروز رضوانی، در اینجا می‌خواستم از شما خواهش کنم که لطفاً یک شناختی از این فرد به نام حسن معارفی پور که در بخش قبلی هم از او یاد کردید، به ما بدید که از گذشته، او را چه جوری شناختید و اینکه سنوآل بعدی ما این خواهد بود که الان در چه زمینه‌هایی دارد فعالیت می‌کند که شما اطلاع دارید؟ بفرمایید!

- **رفیق بهروز رضوانی:** سلام رفقا. در واقع من این فرد را هیچگاه ندیدم و از نزدیک هم باهاش صحبت نکردم. صحبت های من با او از طریق تلفن و مسنجر بوده و صحبت هایی کتبی روی فیسبوک. از کجا با هم آشنا شدیم؟ حدود دو سال پیش بود. در صفحه‌ی «گفتمان چپ» آن زمان علی فولادی ادمین صفحه بود و حسن معارفی پور مطالبی در حمایت از حزب چپ آلمان گذاشت که من بهش برخورد کردم. یعنی این طور بود که او می رفت توی جلسات حزب چپ و بچه اش رو هم با خودش می برد و با زهرا واگنکنش (یکی از دو رهبر دبیر فراکسیون حزب چپ در پارلمان آلمان) که یک فرد مشخص است در این حزب... یک فرد ناسیونالیست چپ ضدخارجی و یک بوروکرات ضدخارجی است

به نظر من. برای مثال این خانم در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اش در تاریخ ۱۲ ژانویه‌ی ۲۰۱۶ در رابطه با پناهندگان می‌گوید: «آنکه حقوق مهمان بودن را نقض کند، امتیاز مهمان بودن را از دست می‌دهد» در واقع او می‌گوید که اگر پناهنده‌ی مرتکب خطائی شد باید او را اخراج کرد. آنوقت حسن معارفی پور همراه بچه‌اش با این فرد عکس می‌گیرد و تبلیغ اش را هم می‌کند. بعداً دیدیم که در کارهای دیگرش هم هدف اش فقط مطرح کردن و بزرگ کردن خودش بود، چون پستی که من بعدش گذاشتم آن زمان راجع به «کان تینر» بود. کان تینر یک کمپنی است در آلمان درست شده و در آمریکا هم هست که هم اعتراض می‌کند به نوع تولید محصولات غذایی و هم وجود فقر را در کشور ثروتمند آلمان مشخص می‌کند. کان تینر که به انگلیسی هم همان می‌شود، جوان‌هایی هستند که می‌روند از سطل‌های زباله سوپرمارکت‌ها غذا را جمع می‌کنند تا دور ریخته نشود. حسن معارفی پور شروع کرد به تهمت زدن که این کارها مال درویش است و کارهای کمونیستی نیست و از این صحبت‌ها و شروع کرد و به پرخاش کردن. خوب من هم جوابش را دادم و گفتم دقیقاً این جوانان هستند که وقتی من میزی می‌گذارم توی شهر آخن در واقع این‌ها هستند که می‌ایستند کنار من می‌ایستند، اما از حزب چپ آلمان تا به حال کسی نیامده و آن زمان هم که من با آن‌ها کار می‌کردم، حدود هفت سال پیش، یک قراری بود بین حزب چپ و من که متأسفانه این‌ها زدند زیر حرف‌اشان. قرار بود که این‌ها از جنبش انقلابی در ایران حمایت کنند و قرار بود از آکسیون‌های ضد نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران که من می‌گذارم حمایت بکنند و به همین دلیل هم دو تا نماینده از نماینده‌های مجلس‌اشان به سمینار کلن دعوت شدند که آمدند و صحبت کردند و هم دیدیم که خیلی حرف زدند و هیچ چیز نگفتند. یعنی بزرگ‌ترین حرف‌اشان این بود که مسئله ایران مربوط به مردم ایران می‌شود

و سنوال همه‌ی ما که آنجا بودیم و اگر رفقا سعید و یاشار یادشان باشه چون آنجا بودند، من این سنوال را ازشان کردم که اینکه به مردم ایران مربوط می‌شود، آری اما وظیفه‌ی همبستگی جهانی چی می‌شود؟ یعنی ما میرا نیستیم ما وظیفه داریم. بگذریم! بعد هم متوجه شدم که حسن معارفی پور در شهر آخن و با چند تا آلمانی و کورد آشناست که من هم با آن‌ها خیلی آشنا هستم. در آکسیون‌ها با هم بودیم صحبت همین طوری ادامه پیدا کرد تا رسید به حدود یک سال پیش که چه کسی حاضر است فعالیت‌های رادیکال انجام بدهد. یک دوست مشترکی هم ما در کلن داریم به اسم نریمان که من گفتم من حاضرم بیایم کلن و بنشینیم صحبت کنیم. یک دوست مشترک دیگر هم آن زمان به نام آرش داشتیم و قرار شد همه با هم کار کنیم. این جلسه هیچ وقت انجام نشد به خاطر اینکه همیشه یک نفر مشکل داشت و همیشه یک نفر غایب بود و خلاصه دیداری حاصل نشد. اما از طریق فیسبوک به این نحو باقی ماند که ما هر کاری که می‌خواستیم بکنیم با هم مشورت می‌کردیم. من آن زمان متوجه این مسئله نبودم که حسن معارفی پور فقط سنوال می‌کرد یا از من می‌خواست مطالب‌اش را پخش کنم. یعنی او همیشه دلیل می‌آورد که: «من چون باید دیپلم آربایت، لیسانس ام، پایان‌نامه ام را بنویسم و وقت ندارم و دو تا بچه دارم...» و این حرف‌ها. من به جای او این کارها رو بکنم و او را توی صفحات آشنا بکنم. من در واقع هیچ فکر بدی در این باره نکردم و گفتم باشد هیچ مسأله‌ای نیست مهم این بود که قرار بود او در باره کوردستان یک مقاله مفصل بنویسد، چون دوست‌های آلمانی ما علاقه داشتند بدانند یعنی می‌خواستند بدانند خط غالب در کوردستان همان خط مائونیستی هست یا نیست. به ویژه رفقای حزب برابر سوسیالیستی یعنی انترناسیونالیست WSW این سنوال را می‌کردند و حسن معارفی پور چند بار این قول را داد و هیچ بار انجام نداد.

***- کمیسیون: رفیق بهروز یعنی این طوری رابطه شما قطع شد؟**

- رفیق بهروز رضوانی: نه، یک رفیق دیگری هم ما داریم به نام یاشار مستوفی او یک کارگر هست و پسر خیلی خوبیه و خیلی اطلاعات از آبادان و اهواز و آنجاها دارد. من و یاشار مستوفی و حسن معارفی پور همه اطلاعات و اخبارمان را با هم تقسیم می کردیم. تا اینکه یک روز رسید به صفحه‌ی «نان و کار و آزادی» در فیسبوک. معارفی پور خودش کتباً اعلام کرد که حاضر نیست با حزب چپ ایران و حزب توده و کمونیست کارگری و اکثریت و شرق و غرب کار بکند. در حالی که افرادی از حزب چپ هم مطالبشان را در این صفحه تبلیغ می کردند و حسن معارفی پور به عنوان ادمن هیچ اعتراضی نمی کرد. و رسید به مسأله‌ی اینکه یک خانمی آمد به اسم «شیمای اهوازی» بعد از اینکه دو سه جلسه با او صحبت کردیم، من راستش متوجه شدم که یک جای کار می لنگد. خوشبختانه همان موقع از دو تا رفیق یکی یاشار مستوفی و یکی دیگر از رفقا از ایران خبر رسید که «بهروز مواظب باش شیمای اهوازی در واقع شیمای سیلاوی است.» این شیمای سیلاوی هم به اسم حقوق بشر اهواز کار می کند اما فرد شناخته شده‌ی «الاحواز» هست. من خیلی شوکه شدم از این مسأله و گفتم باید چکار بکنیم -همه‌ی این ها کتبی موجود است. با رفیق یاشار مستوفی مشورت کردیم و همه‌ی این ها کتبی موجود است- قرار شد که به حسن معارفی پور هم خبر بدهیم ولی هیچ کدام از ما نمی دانست که حسن معارفی پور خودش ادمن آن صفحه هست. شاید هم تا آن موقع نبود. ما واقعاً نمی دانیم. من به حسن معارفی پور خبر دادم. او جواب نداد. به یاشار مستوفی گفتم «حسن معارفی پور جواب نمیده، چکار بکنیم؟ آیا مسأله را روشن بکنیم بگذاریم توی صفحه فیسبوک و از این فرد خیلی محترمانه سنوال بکنیم یا نکنیم.» یاشار

مستوفی گفت «باید این مسأله را برملا کرد.» باید پرسید، چرا یک فرد مثل شیما اهوازی (سیلاوی) که یک فرد معمولی نیست اش، از «جنبش الاحواز» است. جنبش الاحواز یک ماهیت خاص دارد. این ها، اکثراً ناسیونالیست و بعضاً جدایی طلب اند. این مسأله را گذاشتیم روی صفحه و بلافاصله بقیه اش را شما یادتان هست. حسن معارفی پور آمد و شروع کرد به پرخاش به من و تهمت زدن که من تفتیش عقاید می کنم. اینکه من یک فاشیست هستم یعنی به این صورت که من دارم تفتیش عقاید می کنم. هر کسی تفتیش عقاید بکند یعنی فاشیست است. اگر یادتان باشد، یکی از رفقا به من گفت که حسن معارفی پور یک کامنت خیلی بد در فیسبوک گذاشته. من اصلاً خبر نداشتم. بعد که رفتم دیدم، از معارفی پور پرسیدم که «آیا تو از جریان با خبری که اینطور می نویسی؟ آیا بهتر نیست کامنت های قبلی، پست های قبلی را بخونی؟» دیدم دوباره به حرف قبلی اش اضافه هم کرد. اون موقع من هم بهش جواب دادم و او شروع کرد به فحاشی به تروتسکیست ها و به دروغ می گفت من استالینیست نیستم. منتها وقتی حرف تروتسکیست ها پیش می آید رگ های گردنش باد می کند و اینکه ما را بُرد چسباند به باند مازیار رازی. اگر رفقا یادشان باشد، این جمله را من دقیقاً یادم هست. خوب، متأسفانه بعدش من از صفحه اخراج شدم اما توانستم دوتا از این کامنت ها را در پیارم و برای رفیق یاشار آذری فرستادم.

مسأله‌ی جالب اینجاست که همان زمان رفیق «آبتین» هم در همان صفحه بود. البته من دعوتش نکردم او خودش آنجا بود. رفیق آبتین کامنت ها را خوانده بود و وارد بحث شد. حسن معارفی پور به او هم پرخاش کرد. و یاشار مستوفی علیه پرخاشگری معارفی پور از من حمایت کرد. حسن معارفی پور به یاشار مستوفی هم پرخاش کرد. یعنی این واقعاً شکر کرد کارش است و بعد آمد برای من پیغام صوتی داد به صورت خصوصی که من باز نکردم و بعد برایش

نوشتیم ببین تو به من در حضور عام توهین کردی و تهمت زدی و باید حرف ات را پس بگیری و عذرخواهی کنی آن موقع من با تو وارد صحبت می شوم، وگرنه من حرف شخصی با تو ندارم. فردای آن روز برای من دوباره نوشت که «من اوادم توی شهر تو. بگو کجایی؟» من برایش همان جوری نوشتم «فلان چهار راه هستم تو کجایی؟» خلاصه به اینجا رسید که یکی از دوستان مشترک در کلن، نریمان می گفت که «بیا باهاش صحبت بکن.» گفتم که «این مسأله شخصی نیست. او یک تهمت فاشیست به یک کمونیست زده! اصلاً نمی شه از این مسأله گذشت.» آنجا بود که من به فکر افتادم که داریم از کجا می خوریم. از یک طرف می دیدم که با «حزب چپ ایران» کار می کند و اما می نویسد «من با حزب چپ کار نمی کنم» و به اکثریت و حزب توده فحش می داد، از یک طرف می گفت «من ناسیونالیست نیستم.» اما در آن صفحه افراد ناسیونالیست جدایی طلب کورد و هم عرب فراوان بودند. فراوان بودند کسانی که می آمدند آنجا و می گفتند I am Kord «من کورد هستم.» وقتی با آن ها حرف می زدیم، می آمدند آنجا و می گفتند فلان فلان فارس ها و از این صحبت ها. خوب این مسأله جالب می شد وقتی تو (حسن معارفی پور) ادمین این صفحه هستی، چرا آزادی بیان من را می گیری؟، اما جدائی طلب ها و ناسیونالیست ها اجازه ی جولان دادن دارند؟! این برای من خیلی جالب شده بود و من دیگر ول نکردم و دنبال می کردم تا جایی که عرصه به این آدم تنگ شد. من چند تا نوشته عمومی کردم و خیلی ها هم استقبال کردند. بعد معلوم شد که حسن معارفی پور واقعاً یک آدمی است که همیشه سعی می کند با زور خودش را جا بزند و مردم دیگر را مرعوب بکند.

من و حسن معارفی پور خیلی دوستان مشترک داشتیم. این ها اصلاً نمی دانستند که این چکار می کنه. برای من مسأله اینجوری است؛ واقعاً مسأله

شخصی نیست، چون به این راحتی نمی توانست باشد. آن زمانی که رفیق یاشار مستوفی و من تصمیم گرفتیم برایش بنویسیم که ما چه اطلاعاتی پیدا کردیم و برایش نوشتیم و نظرش را خواستیم. اگر حسن معارفی پور نظر مخالف داشت خوب باید می آمد می گفت، نه بهروز اینطور نیست... صحیح نیست...، و یا مثلاً می گفت من ادمین آن صفحه هستم، حواسم جمع است، واقف هستم و یا بالاخره یک چیزی می گفت. ولی او هیچ جوابی نداد یعنی ما را در نامعلومی گذاشت. اما وقتی که من آن پست را در صفحه‌ی فیسبوکی نان، کار، آزادی گذاشتم ناگهان شروع به حمله کرد. یعنی در واقع از آن دوست اش، حزب چپ، خانم شیما سیلاوی ناسیونالیست حمایت کرد. چیز دیگری به نظر نمی آید. خوب اما جریان سر چی بود؟ سر این بود که یک فراخوانی نوشته بشود، به سمت نهادهای کارگری جهانی نوشته شود بخصوص کارگران در آرژانتین. شیما سیلاوی مطلب را به انگلیسی نوشت. من از خانم سیلاوی پرسیدم آیا زبان رسمی کارگران فولاد و هفت تپه انگلیسی است یا فارسی؟! اگر فارسی است پس چرا شما فراخوان را به انگلیسی می نویسید؟ دوم من انگلیسی بلد نیستم، می خواهم بدانم شما چه نوشتید. این متن آن زمان به فارسی ترجمه نشد، به خاطر اینکه دقیقاً کم تر کسی بداند که این ها چه نوشتند. این ها می خواستند نامه را به یک صفحه‌ی فیسبوکی کارگری در آرژانتین به نام «لاگوتا» (La gotta) بفرستند. همزمان من با دوستان آلمانی که از جریان آرژانتین باخبر هستند، تماس گرفتم و پرسیدم آیا کسی این صفحه‌ی فیسبوکی را می شناسد؟ مثلاً رفیق ولادک vladek که در برلین هست، گفت که من اصلاً نشنیدم. اتحادیه‌ی کارگری او بررا Union obrera بزرگ ترین اتحادیه‌ی کارگری آمریکای جنوبی که ارگان رسمی دارد. چرا باید یک کس دیگر بیاید یک صفحه فیسبوکی با اسم اتحادیه درست بکنه! حالا آن هم مهم نیست. اگر تعدادی کارگر یک جای

دنیا از مبارزات کارگران ایران دفاع بکنند، این در وهله‌ی اول باعث خوشحالی است. منتها مهم اینست که چه نوشته بشود. آیا آن مطالباتی که شیما سیلای از طرف کارگران اهواز یا کارگران نیشگر هفت تپه نوشت، واقعاً مطالباتی بودند که مثلاً اسماعیل بخشی و کارگران هفت تپه می خواستند؟! یا اینکه تقلیل داده بودند به دو تا مطالبه‌ی سندیکائی، یعنی این ها واقعاً همه چیز را تقلیل داده بودند. این ایرادی بود که من از آن ها گرفتم؛ شدم خار چشم این ها و اخراج شدم. رفته رفته بعضی از دوستان کناره گیری کردند یا به قول فارسی می گویند سرسنگین شدند. چند روز بعد حسن معارفی دوباره به من تلفن زد و از من خواست که افشاگری نکنم. گفتم بین تا زمانی که تو حرفت را کتبی پس نگیری، افشاگری ادامه دارد؛ افشاگری های من هم مخفیانه نیست؛ من علنی کار می کنم؛ ابائی هم ندارم. می توانی جواب من را بدهی. حسن معارفی پور اول من را از صفحه‌ی «نان کار آزادی» حذف کرد؛ بعد از صفحه‌ی «کمونیست» حذف کرد و بالاخره هم من از صفحه‌ی «گفتمان سیاسی» حذف شدم. این شد سه تا صفحه. حالا ادمین کدام صفحات دیگر هم هست من نمی دانم. یک صفحه آلمانی هم هست به اسم «پرسپکتیو - آنلاین» (Perspektive - online). در صفحه‌ی پرسپکتیو - آنلاین حسن معارفی پور و همسرش نورا برک لاین یک مقاله نوشته بودند راجع به «شکنجه و اعتراف گیری مخفی». این را وقتی من خواندم دیدم از اول فاکت ها و ارقامی که می آورند اشتباه است. یعنی ما احتیاج نداریم غلو بکنیم که دهه‌ی شصت ۱۵۰ هزار نفر اعدام شدند. خوب همه امان می دانیم که چنین رقمی نبود. اما چرا باید غلو کرد؟ چه دلیلی دارد؟ مگر ۴۰ هزار نفری که اکثر شاهدان زنده بیان کرده اند، تعداد کمی است که نیازی به غلو کردن داشته باشیم؟!

***- کمیسیون: رفیق بهروز اجازه بدهید مثل اینکه رفیق یاشار آذری در این مورد صحبتی دارند.**

- **یاشار** درست است. به عبارت دیگر رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به اندازه‌ی کافی جنایت کرده و خون انسان‌های بیگناه را ریخته و در دادگاه انقلابی محکوم هست. پس دیگر نیازی به غلو کردن هم نیست. غلو کردن خودش نوعی دروغ گفتن است و نیروهای انقلابی حقیقی، هیچ دلیلی برای این کار ندارند چونکه گدازف‌گونی و دروغ گفتن کلاً در روش و سبک کارشان نیست. و بنظر من این نوع متد و سبک کار، مختص استالینست‌هاست و کلاً به جبهه‌ی سرمایه علیه کار تعلق دارد که برای قول زدن دیگران و بزرگ جلوه دادن خودشان از آن استفاده می‌کنند و بورژوازی و خرده بورژوازی در انتخابات پارلمانی بورژوائی از این نوع سبک کار استفاده می‌کنند.

***- کمیسیون: ممنون رفیق یاشار، رفیق بهروز لطفاً ادمه بدهید.**

- **رفیق رضوانی:** بله دقیقاً! یا مثلاً او ادعا کرد که این فیلمبرداری اعترافگیری مخفیانه بود. من نوشتم این فیلم در زیر شکنجه فیلمبرداری شده، در واقع این فیلمبرداری مخفی نبوده. حتی خود سپیده قلیان می‌گوید که ما را مجبور کردند جلوی دوربین حرف زدیم و این نمی‌تواند مخفیانه باشد و دو سه تا فاکت دیگر هم هست. خوب آدم از خودش سؤال می‌کند چه کسی می‌آید غلو می‌کند؟ چه کسی می‌آید مسأله را دراماتیزه می‌کند؟ برای چه مخاطبی؟ چه چیزی را می‌خواهد نتیجه بگیرد؟ خوب نتیجه اش، من را فوری به یاد آرام نوبخت انداخت. یعنی مطرح کردن خودش یعنی مسأله را جوری داغ بکنه که خواننده فوری به این سمت جلب بشود، تا بعداً سوءاستفاده‌های خودش را

بکند. من وظیفه‌ی خودم دیدم بلافاصله زیر آن مقاله نظرم را نوشتم و افشاگری کردم؛ روشننگری کردم؛ هم ارقام را تصحیح کردم، هم اینکه این فیلمبرداری به هیچ وجه مخفیانه نبود، بلکه زیر شکنجه بود و اجباری بود و توضیح دادم که مسأله‌ی اصلی خود شخص حسن معارفی پور هست. یعنی اینطوری نیست که هر کی بگویند من کمونیست ام و من هم بگویم خوب بسیار عالی، تو کمونیستی. نه! این اسم یک وظایفی همراه خودش دارد، حسن معارفی پور هیچکدام از این وظایف را انجام نداد. حالا من چطور باید حرف یک چنین شخصی را باور کنم تا بخوام باهاش همکاری بکنم؟! اشتباهی که من سال گذشته و دو سال پیش کردم که به او اعتماد کردم و هزینه‌ی سختی هم برایش پرداخت کردم دیگر حاضر نیستم این اشتباه را بکنم. برای این مجله‌ی فیسبوقی نظرم را نوشتم و دو سه تا رفیق دیگر هم این پُست را تقسیم کرده بودند، نظرم را زیر پست آن‌ها هم گذاشتم و هر جای دیگر هم دیدم بلافاصله گذاشتم. حتی برای یکی از بچه‌های آلمانی «لوکاس» که این را تقسیم کرده بود هم توضیح دادم. جریان اینطوری است، این ارقام نادرست است. آیا واقعاً به این احتیاج داریم که غلو کنیم که اعدام شده‌های دهه‌ی شصت ۱۵۰ هزار نفر بودند؟ همه امان می‌دانیم که اینجوری نبود. روی چه حسابی باید چنین ادعایی کرد؟ این غلو کردن‌ها برای چیست؟

این‌ها هم همه‌اش یک طرف، حسن معارفی پور قرار بود که مقاله‌ی ای راجع به کوردستان بنویسد که ما با بچه‌های آلمانی بنشینیم رویش صحبت کنیم. البته این جریان مال حدوداً یکسال و نیم پیش است. این هم هیچوقت عملی نشد. من تا به امروز تعلق حزبی - سازمانی این فرد را نمی‌دانم. گاهی می‌گویند فعال مستقل است و جایی می‌گویند مستقل نیست. می‌دانم مثلاً به محمود صالحی چندین بار پرخاش کرده بود؛ توهین کرده بود. علیه محمود صالحی پرونده

سازی کرده بود و ادعا می کرد که همه‌ی مدارک از کوردستان می آید. خیلی از دوستان کورد هم به حسن معارفی پور اعتراض کردند. من تا به امروز نمی دانم محمود صالحی در ایران چکار کرده. نمی دانم بودجه ای که ایشان داشتند از طرف سندیکایشان، آیا ایشان دخل و تصرفی داشته یا نه، آیا ایشان اشتباه کرده یا نه. من نمی دانم. فقط می دانم که حسن معارفی پور خیلی شنیع در مورد محمود صالحی می نوشت.

من وقتی یک مسأله را نمی فهمم، موضوع را مانند نقاط می گذارم روی صفحه جلو چشمم، بعد سعی می کنم که به یک طریق منطقی این نقاط را توسط خطوط به هم وصل بکنم. بعداً نگاه می کنم که آیا شکلی از این خطوط حاصل می شود یا نه، تا بتوانم بفهمم. یعنی اینطوری که وقتی یک مسأله‌ی را در کلیت اش نمی فهمم می آیم این را به چند جزء تقسیم می کنم تا جزء جزء اش را بفهمم. تا بتوانم کل اش را بفهمم. خوب از یک طرف ما می آییم می بینیم که در صفحات حسن معارفی پور «کمیت‌ی عمل سازمانده کارگری» مرتب مطلب می نویسد، کمیت‌ی عمل سازمانده کارگری من را حذف می کند، حسن معارفی پور من را حذف می کند، صفحات دیگر که حسن معارفی پور ادمین بود، من را حذف می کنند! خوب رو چه حسابی؟ من که فحاشی به کسی نکردم؛ من فقط نظرم را نوشتم. نظر من به این ها خوش نیامده. حالا این آقایی که میگه من با فلان کس با فلان کس کار نمی کنم، این آقایی که در رویای خودش هزارتا لشگر بورژوازی را تارومار می کنه (این ها همه اش مکتوب است)، این حسن معارفی پور که می نویسد هیچکدام از ما سازماندهی کارگری بلد نیستیم؛ صدتا مثل من و همه‌ی ما کمونیست ها باید بیاییم از او سازماندهی کارگری را یاد بگیریم، من از او علنی پرسیدم آیا سازماندهی کارگری را باید برویم در کنار ناسیونالیست ها و یا کنار حزب چپ ایران انجام بدهیم؟ من این سنوال را از

حسن معارفی پور کردم و انگار این یک سنوال هم برای او زیاد بود. اما می‌دونم که او خیلی هم مخالف دارد. یعنی اینطور که من دیدم خیلی‌ها با او مخالف هستند و من هم عمداً پست‌هایم را جایی می‌گذاشتم که دوستان نزدیک حسن معارفی پور هم مطالب را ببینند، چون این‌ها خیلی به هم نزدیک بودند و انگار روابط قومی سد راه تفکر آزاد بود. من اونجاها روشنگری‌هایم را کردم و از قرار معلوم به حسن معارفی پور سنگین آمده.

حالا صحبت من اینجاست باید چکار بکنیم؟ حالا اگر مثلاً فردا این‌ها مرا از یک صفحه‌ی دیگری حذف کردند، نه اینکه این صفحه‌ها اینقدر مهم هستند، اینطوری نیست، اما اینطوری هم نباید باشد که ما اجازه بدهیم، از این صفحات محروم بشویم چون بالاخره هر کاری که ما می‌کنیم، مثلاً من یک مطلب از آلمانی را چاپ می‌کنم، تقسیم می‌کنم و می‌فرستم، روزی یک مطلب از مریم رجوی بود که به یک حزب دست راستی، اولترا راست اسپانیا یک میلیون آبرو کمک کرده. این را از مجله‌ی «اشپیگل آنلاین» گرفتم و بالا گذاشتم. اگر این نوع اخبار در صفحات دیگر نرود، خوب وظیفه‌ی روشنگری درست انجام نشده. در حالی که به نظر من این یکی از وظایف ما در خارج از کشور است. روی چه دلیلی خاتم رجوی می‌آید یک میلیون آبرو به یک حزب اولترا راست اسپانیا کمک می‌کند، زمانی که در ایران صندوق اعتصابات اپوزیسیون خالی است. یا شبیه این‌ها. اینجا در واقع من خودم پیشنهادی به نظرم نمی‌رسد. دارم از شما می‌پرسم باید چکار بکنیم؟ نباید اجازه داد که این‌ها به سادگی هر کدام ما را از هر صفحه‌ای که دل‌اشان خواست اخراج کنند.

***- کمیسیون: رفیق بهروز اجازه بدهید مثل اینکه رفیق یاشار در این مورد**

حرفی دارند بفرمایید رفیق یاشار.

-رفیق یاشار آدری: به عقیده من، بهترین کار این است که بلافاصله درباره‌ی این‌ها حقایق را نوشت و پخش کرد. چون این‌ها بقدری موزیانه عمل می‌کنند که شناختنشان کار ساده‌ای نیست. پس باید ماهیت آن‌ها را برای پیشروی کارگری آشکار کرده و نشان داد، تا نتوانند پشت یک سری کلمات مثل «مارکسیزم»، «کمونیزم»، «سوسیالیزم»، «کارگری» و ... پنهان شوند. در این رابطه به عقیده‌ی من، وجود این کمیسیون خیلی کمک کرده و یک ابزاری شده، تا بشود محکم در مقابل سوءاستفاده‌های این افراد، از نام و موقعیت‌اشان ایستاد. حسن معارفی پور ادمین چند صفحه فیسبوکی می‌شود، اسمش سر زبان‌ها می‌افتد و بعد می‌رود در هر صفحه‌ای به اقتضای هدفش در آن صفحه چرندیات و دروغ‌هایش می‌گوید یا می‌نویسد. این‌ها به عقیده‌ی من بی‌هدف نیست. هدف اصلی‌اشان هم گمراه کردن و به انحراف کشیدن روند مبارزات کارگری است. شاید در میان آن‌ها خیلی کم افرادی باشند که گیج‌اند، ولی عمدتاً این‌ها عوامل حزب توده و اکثریتی‌ها هستند که با شکل عوض کردن در همه جا رخنه می‌کنند، حتی یک روز ناسیونالیست و روز دیگر ملی مذهبی و اگر لازم باشد مارکسیست و یا تروتسکیست هم می‌شوند و حتی به اقتضای زمان حزب الهی هم می‌شوند و به مساجد برای نماز خواندن و گرفتن امکانات مالی هم می‌روند. بعضی از این افراد سعی می‌کنند در احزاب چپ کشورهای خارجی که در آن‌ها زندگی می‌کنند یا نماینده مجلس بشوند و یا با یکی از آن نماینده‌ها، ازدواج بکنند زیرا از منافع بوروکراتیک خودشان حرکت می‌کنند و به پارلمانتاریزم می‌رسند و برای رسیدن به آن هر کاری که لازم باشد می‌کنند، حتی همکاری با نیروهای امنیتی سیستم سرمایه‌داری، البته پشت صحنه.

*- کمیسیون: خیلی ممنون رفیق یاشار، رفیق بهروز پس شما هم بفرومائید لطفاً ادمه بدهید.

- رفیق رضوانی: بعدش یک چیز دیگری هم دیدم، دیدم که صفحه‌ی آرام نوبخت دوباره برای من باز شده؛ یعنی مطالب اش برای من قابل دیدن است. حالا جریان چیست نمی‌دونم. خودم هم تعجب کردم. یک روز بسته است، یک روز باز. خودم هم نمی‌دانم. بعد می‌بینم که افرادی که با مازیار رازی کار می‌کنند.

اتفاقاتی که افتادند، اینقدرها نورمال نبودند. من بیش تر از این نمی‌توانم خطوط را به هم وصل بکنم. دلم هم نمی‌خواهد که شروع بکنم، توهم و تصورات. فقط احساس می‌کنم که نورمال نیستند. یعنی ما دستمان را گذاشتیم روی یک نقطه‌ای حتی خودمان هم نمی‌دانیم دستمان را کجا گذاشتیم ولی می‌دانم که جای درستی گذاشتیم یعنی چوب را که برداری گربه دزده حساب خودش را می‌برد. ما یک جایی به این‌ها یک ضربه‌ای زدیم که هنوز دارند به خودشان می‌پیچیند. چقدر این‌ها با هم در ارتباط هستند. این ناسیونالیزم تا چه حد درون این‌ها پیشرفت کرده. به نظر می‌آید افرادی مانند حسن معارفی پور، آرام نوبخت و... حاضرند حتی با ناسیونالیست‌ها همکاری کنند؛ برای این‌ها مهم فقط برجسته شدن خودشان است.

نمونه دیگری از اینگونه افراد مانند آرش دوست حسینی هستند که یک روز آنارگوسندیکالیست است، یک روز توی محفل اصلاح طلب هاست، روز بعدش می‌شود کمونیست، روز چهارم هم شیر یا خط می‌اندازد که چه باشد؟ معلوم نیست. این فرد برای مثال می‌گوید: «میناخانی روزا لوگزامبورگ ایران است» و یا می‌گوید فلانکس «کادر کبیر است»، اما وقتی که از آرام نوبخت می‌پرسی

بابا تو داری با این آدم‌ها کار می‌کنی، می‌گویند «عیبی نداره، این‌ها باید همه‌اشون باشند.»!!! این را خود آرام تابستان دو سال پیش برای من نوشت. یعنی آخرین مکاتبه‌ای که من با آرام نوبخت داشتم، سر این مسأله بود. به من می‌گفت «تو برای ما ترجمه نکردی ما مجبوریم به یک کس دیگری بدهیم.» گفتم «البته واسه‌ی تو ترجمه نمی‌کنم چون تجربه دارم تو کی هستی» اینطوری بود جریان.

***- کمیسیون:** رفیق یاشار ما در کمیسیون در این مورد نظر مشخصی داشته‌ایم شما مایلید درباره اش حرف بزنید.

- رفیق یاشار آذری: ما در بحث هایمان مطرح کردیم کسانی که هر روز به رنگی در می‌آیند دارای فرهنگ توده‌ای - اکثریتی هستند و در نهایت مانند رهبری حزب توده و اکثریت در خدمت رژیم قرار می‌گیرند. توده‌ای‌ها همان طوری که سابقه اشان نشان می‌دهد از همان اول پیدایش این حزب تا به امروز به دلیل ضدکمونیست بودنشان، مثل رهبر کبیرشان استالین، هم با رژیم شاه و هم بعد از انقلاب با رژیم جمهوری اسلامی همکاری کرده‌اند. رهبران این حزب حتی افراد درون خودشان را مانند تقی ارانی همراه گروه ۵۳ نفر، و یا وارطان سالاخانیان یا خسرو روزبه و... نو دادند و باعث دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام آن‌ها و یا حتی مسموم کردن آن‌ها شدند. و این همزمان با دستگیری، زندان، شکنجه، اعدام و ترور بلشویک‌ها در روسیه توسط استالین اتفاق افتاد. به همین دلیل ضدکمونیست بودنشان حتمی است و همین‌طور درون تمام جریانات مخصوصاً جریاناتی که خودشان را کمونیست، سوسیالیست و یا مارکسیست می‌نامند نفوذ کرده و برای جمهوری اسلامی جاسوسی می‌کنند. در

نتیجه مجبورند هر روز به رنگی در بیایند، یعنی یک روز ناسیونالیست، یک روز ملی مذهبی، یک روز استالینیست، یک روز آنارشویست و یک روز هم تروتسکیست می شوند، تا هم عناصر انقلابی را شناسایی بکنند و هم آن جریان یا گروه را از درون متلاشی کنند و یا به یک کبریت بی خطر تبدیلش کنند.

***- کمیسیون:** رفیق بهروز، در جمع بندی، شما چه پیامی را می خواهید برسانید و این پیام رو به چه کسانی است؟

- رفیق رضوانی: پیش از هر چیز حرف های من نباید باعث بروز اختلاف بشود. قصد من این است که اینگونه افراد فرصت طلب از ابتدا شناسایی شده و جلوی شان گرفته شود تا مثل حسن معارفی پور فحاشی های دیروز اش امروز به اتهامات امنیتی تبدیل نشود. از این جهت پیام من به پیشروان کارگری و تمام سوسیالیست های انقلابی این است که به دنبال سازماندهی خود از لحاظ تشکلات سراسری، تشکیل حزب پیشروی کارگری و برنامه ای انقلابی باشند و در این راه از مطالبی که رفیق تراب ثالث به نحو احسن بازگو کرده بهره ببرند و از جریانات و عناصر فرصت طلب مانند مازیار رازی، آرام نوبخت و دارودسته های آن ها برحذر باشند و در آوردن عضو به درون تشکل های خود حدالمقدور دقت کنند.

***- نتیجه گیری و جمع بندی کمیسیون:** خوب، با تشکر از رفیق بهروز رضوانی برای این دو مصاحبه. در جمع بندی کلی کمیسیون، ما این را می توانیم اضافه کنیم که پیشروی کارگری ایران امروز با دو معضل بزرگ روبرو است و این جدا از موضوع مسائل مربوط به مبارزات طبقاتی و سازماندهی انقلابی

است. این دو معضل یکی وجود بوروکراسی خرده بورژوازی درون خود جنبش کارگری است و دیگری وجود عوامل و عناصر خرده بورژوازی بوروکرات و بعضاً خائنی است که با عناوینی مانند کمونیست، سوسیالیست، مارکسیست، لنینیست، کارگری و... خود را «فعال کارگری» و «مدافع طبقه‌ی کارگر» و «انقلاب سوسیالیستی» جا می‌زنند و با استفاده از چنین عناوینی در بهترین حالت به دنبال نام و موقعیت اجتماعی برای خود بوده و به اصطلاح برای خود دکان باز می‌کنند و در بدترین حالت جاسوس رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران هستند.

در اینجا ما از معضل دوم شروع می‌کنیم تا به نتیجه، سریع‌تر برسیم. همین طوری که در این نشست ملاحظه می‌کنید، تنها راه شناخت ماهیت واقعی هر فردی در رابطه با جنبش کارگری، در عمل است. یعنی تنها در عمل است که هر فردی مجبور می‌شود ماهیت خود را بروز دهد. تئوری را خیلی‌ها به کار می‌برند (به ویژه آن دسته که خائن به طبقه‌ی کارگر بوده و خود را به بورژوازی فروخته‌اند)، اما در عمل است که ثابت می‌شود، آن‌ها در چه جبهه‌ای قرار دارند؛ در عمل تنها یک ضابطه تعیین‌کننده است و آن این است که این افراد تا چه اندازه می‌توانند از منافع خود صرف نظر کنند و در راه پیشرفت مبارزات کارگری با بورژوازی تا چه حد، کسب منافع خود را در گروه کسب منافع طبقه‌ی کارگر می‌بینند و تا چه اندازه در عمل به سرنگونی نظام سرمایه داری و گرفتن قدرت به دست طبقه‌ی کارگر معتقدند.

خرده بورژوازی در ذات خود اگر ضدانقلابی نباشد، انقلابی نیست و بوروکراسی درون آن دقیقاً به همین علت و برای حفظ موقعیت اجتماعی-سیاسی اش درون جامعه‌ی سرمایه داری، بسیار قوی است و در شرایط اجتماعی حاد، یعنی زمانی که بورژوازی برای حفظ حیات خود از هیچگونه

خشنونت و سرکوب و جنایتی رویگردان نیست، بازار بوروکرات های خرده بورژوا گرم می شود و آنان برای برخوردار شدن از خرده نان ته مانده در سفره بورژوازی، حاضرند خود را به هر قیمتی که شده بفروشند.

در شرایط امروزی می بینیم که بورژوازی حتی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی نیز به شدت حلقه‌ی سرکوب و ستم را بر گردن طبقه‌ی کارگر محکم کرده است و نه تنها از دموکراسی بورژوایی قرن پیش خبری نیست، بلکه دارد به سرعت به طرف «فاشیزم نو» قدم برمی دارد. البته در مقاطع تاریخی که بحران های ساختاری سرمایه داری موجب رکود اقتصادی شده و مرحله‌ی افول سرمایه داری را به همراه می آورد، اگر جنبش کارگری انقلابی و بین المللی برای مقابله با آن وجود نداشته باشد، نهایتاً به فاشیزم می انجامد. در مقطع کنونی جنبش کارگری در سطح بین المللی در نتیجه‌ی غیاب یک حزب و تشکیلات انقلابی، بسیار پراکنده و بی اثر است؛ مبارزات کارگری محدود به سطح کارخانه ای و اتحادیه ای می باشد که در عمل نتیجه ای بسیار محدود داشته و در نهایت به نفع سرمایه داران تمام می شود. در چنین حالتی یعنی در نتیجه‌ی غیاب یک تشکیلات انقلابی و بین المللی طبقه‌ی کارگر ما اکنون شاهد رشد و قدرت گرفتن نیروهای راست افراطی مذهبی، ناسیونالیستی و فاشیست بورژوایی در کشورهای صنعتی پیشرفته (آمریکا و اروپا) و دیکتاتوری و سرکوب شدید در کشورهای پیرامونی (ایران، برزیل و مصر...) هستیم.

شرایط سیاسی در ایران نیز بی تأثیر از شرایط جهانی نیست. اقبال بورژوایی حاکم درون دولت سرمایه داری ایران، کاملاً این تضاد طبقاتی را تشخیص داده و به همین جهت برای حفظ قدرت، از شدیدترین و شنیع ترین روش های سرکوب استفاده می کنند، حتی شب تا صبح ماشین های گشت و موتورسواران سپاه در خیابان های شهرهای ایران می گردند و همه چیز را تحت کنترل دارند

تا مانع از امکان رشد هر گونه هسته‌ی انقلابی شوند. عده ای که به مناسبت اول ماه مه دستگیر شده و هنوز هم زندانی هستند دقیقاً به همین دلیل است. دستگیری کسانی که برای زلزله زدگان و سیل زدگان به مناطق زلزله زده و سیل زده رفته بودند نیز باز به همین علت بود. و نیز حمله به دستفروشان تحت عنوان رعایت نکردن برخی مقررات، دقیقاً به این دلیل است که رژیم تصور می‌کند که آن‌ها می‌توانند عناصر رابط میان هسته‌های انقلابی باشند. همه و همه به همین دلیل است. منتها رژیم کنترل خود را در این حد محدود نمی‌کند و برای شناسایی نیروهای انقلابی به تاکتیک‌های دیگری هم متوسل می‌شود. برای مثال رهبری حزب توده و اکثریتی‌ها که در حال حاضر با درست کردن «حزب چپ» در واقع می‌خواهند ننگ را با رنگ بیوشانند. و همچنان در خدمت رژیم باقی بمانند و نیروهای انقلابی را شناسایی کنند. تشکیل این حزب در شرایط خفقان موجود به این نحو، هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند داشته باشد. نمونه دیگر، ترجمه، چاپ و انتشار آثار کلاسیک مارکسیستی توسط نویسندگان، مترجمین و نظریه پردازان توده‌ای مانند رئیس دانا است - و هر آنکه دانسته و یا نادانسته با این حزب همکاری دارد - که در حقیقت سندی است در افشای رهبری حزب چپ (تو بخوان رهبری حزب توده و اکثریت). رئیس دانا و سایر عناصر شناخته شده حزب توده که عموماً تحصیلکرده هم بودند، هرگز طی این چهل سالی که از انقلاب ایران می‌گذرد، از گذشته خود انتقاد نکرده‌اند و موضع در قبال خیانت‌های حزب توده و اکثریت بعد از انقلاب که باعث لو رفتن و کشته شدن هزاران جوان انقلابی شد، نگرفته‌اند. اما حالا توده‌ای/اکثریتی‌هایی مانند میناخانی اصرار دارند که «حزب توده دیگر وجود ندارد»!

نتیجه اینکه حزب توده و اکثریت، حداقل به سه دلیل هنوز هم در خدمت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی هستند:

۱- داشتن مجوز برای ترجمه، چاپ و فروش آثار کلاسیک مارکسیستی (مارکس، انگلس، لنین، تروتسکی و...) در شرایط خفقان کنونی چگونه ممکن است زمانی که مدافع حقوق کودکان را سال ها به زندان می اندازند و یا مدافع حقوق حیوانات را دستگیر کرده و بازداشت می نمایند و یا یک مادر و دختر را به جرم پخش کردن کل در روز زن دستگیر و زندانی می کنند که هنوز هم آزاد نشده اند. آیا غیر از این است که این کتاب ها با اجازه ی خود رژیم در دسترس همگان قرار می گیرد.

۲- رهبری حزب توده/اکثریت مانند رئیس دانا در واقع ایدئولوگ و طراح و مجری برنامه های رژیم در به تله انداختن نیروهای چپ مترقی و انقلابی است. دقیقاً به همین ترتیبی که سپیده قلیان در نوار خودش گفت هنگام دستگیری اش تمام کتاب های مارکسیستی او را که از کتاب فروشی های قانونی تهیه کرده بود به عنوان سند جرم ضبط کردند و تبدیل به مدرکی علیه او گردید.

۳- از طرف دیگر با چاپ چنین آثاری در ایران، توده ای ها، اکثریتی ها(حزب چپ) به جریانات چپ خارج کشور مانند حزب چپ آلمان، حزب چپ سوئد، حزب کمونیست کوبا، یا جریان چاوز(مادورای امروز) در ونزوئلا و یا ساندینست ها در نیکاراگوئه و کلیه ی جریانات چپ بین المللی، اعم از استالینیست ها و تروتسکیست ها، اینطور وانمود می کنند که رژیم سرمایه داری ایران ضدامپریالیزم می باشد. در سایه این موهبت های توده ای ها و اکثریتی ها رژیم جمهوری اسلامی ایران می تواند در کوبا مسجد برپا نماید.

جریانات چپی دیگر که به طور مستقیم یا غیرمستقیم با «حزب چپ» و جریانات ناسیونالیست کار می کنند، مانند نمونه هایی که رفیقمان بهروز

رضوانی نام برد، جریانات به ظاهر کمونیست/سوسیالیست/مارکسیست و کارگری ای هستند که هیچ چیز به جز خرده بورژواهای بوروکرات و خانن به جنبش کارگری نیستند. این شامل اکثر گروه های سیاسی استالینیستی، مانوئیستی و به اصطلاح تروتسکیستی می شود که در تنوری تروتسکیست هستند و در عمل استالینیست.

معضل دیگر، وجود بوروکراسی درون خود پیشروی کارگری است. به عقیده ی ما اگر درون پیشروی کارگری عناصر بوروکرات وجود نداشتند، این جریانات فرصت رشد پیدا نمی کردند. اگر پیشروی کارگری ما به جای آلوده بودن به بوروکراسی خرده بورژوایی، متکی به دید انقلابی مارکسیستی و برنامه انقلابی بود و اجازه نمی داد تا ضعف های ناشی از بوروکراسی خرده بورژوایی درونش مانع از فعالیت انقلابی اش شود و تا کنون توانسته بود در مقابل جمهوری اسلامی مبارزه ای سراسری کرده و لاقول رژیم را تا حدودی به عقب براند. باید نسبت به طبقه ی کارگر ایران صادق بود و اعلام داشت که وجود فرهنگ بوروکراتیک خرده بورژوایی درون پیشروی انقلابی و داشتن روابط شخصی با نیروهای چپ سنتی - خواه این عناصر منفرد و پراکنده بوده و خواه با چهره ی دیگری متشکل عمل کنند- از جمله عوامل بازدارنده ای است که در چنین لحظات حساس کنونی، نمی گذارد در برابر استثمار، ستم، سرکوب و کشتار حاکمان جمهوری اسلامی سر بلند کرده و وزنه ی ترازو را به نفع خودشان سنگین کنند.

سپاه پاسداران و یا دیگر نیروهای اطلاعاتی و بسیجی به هیچ عنوان نتوانسته اند درون سازمان های چپ ایران نفوذ کرده و اطلاعات لازم را برای مطیع کردن رهبران این گروه های سیاسی جمع آوری نموده و یا آن ها را مبتلا به بیماری های ناعلاج و... نمایند. و برای این منظور نیاز به همکاری

جریان‌های خائن به طبقه‌ی کارگر و نیروهای انقلابی داشته‌اند. همانطوری که دیده‌ایم از اول انقلاب تا به امروز این نقش را نیروهای توده‌ای و اکثریتی به عهده گرفته‌اند و به نحو احسن برای جمهوری اسلامی پیش برده‌اند. در آخر با در نظر گرفتن خائینی از این قبیل کارگران پیشرو می‌باید در ایجاد تشکل‌های خودنهایت‌هشیاری و درایت را بکار برده و اطراف خود را بدون رودرباسی از عناصری که آگاهانه و یا ناآگاهانه آلوده به فرهنگ بوروکراتیک جامعه‌ی سرمایه‌داری هستند برحذر دارند و مبارزه با بوروکراسی را از ابتدا جدی بگیرند. بوروکراسی دشمن پنهان پیشروان کارگری و انقلابی است.

« مرگ بر بوروکراسی و جاه‌طلبی! » لئون تروتسکی- برنامه انتقالی

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری